

سلامت روانی

انواع سازمانهای مختل روانی

۱ - سازمانهای ناتمام

وقتی محرکی به وجود می‌آید و این محرک توسط انسان جذب میشود، مداری از سازماندهی شروع به فعالیت می‌کند. هر مداری از سازماندهی دارای مقداری از انرژی است که باعث به اتمام رسیدن مدار میشود. معمولاً محرک، با انرژی که در نزد انسان دارد، میزان انرژی لازم برای سازماندهی را تعیین می‌کند. محرکهایی که ارزش مثبت و یا منفی بالایی دارند، انرژی زیادتری را بخود اختصاص میدهند. هنگامی که مدار سازماندهی شروع بکار می‌کند، این انرژی باعث میشود تا مدار مربوطه به سرانجام برسد و در آخرین مرحله، یعنی انطباق انرژی مربوطه تخلیه شده و آرامش روانی به وجود می‌آید.

اگر مداری کامل نشود و آخرین مرحله آن یعنی انطباق به وقوع نپیوندد، این مدار «ناتمام» باقی خواهد ماند. وجود مدار ناتمام به این معنی است که انرژی تخلیه نشده‌ای در سازمان روانی انسان باقی مانده است. این انرژی تخلیه نشده، اگر بنحوی تخلیه نشود و مدار مربوطه کامل نگردد، بعنوان یک عقده روانی مشکل زا خواهد شد. کودکی که از دوستش کتک خورده و

همین امر محرکی شده برای پیدایش مداری که در نهایت به رفتار برخاشگرانه منتهی میشود. اگر این مدار کامل نشده و کودک به نحوی خشم خود را تخلیه نکند، این خشم، انرژی نهفته‌ای میشود که خود نوعی عقده روانی بشمار می‌آید. دانش آموزی که علیرغم دانستن یک مطلب درکاری متهم به ندانستن شده و همین اتهام مداری را در درون وی بوجود آورده تا از خود رفع اتهام کند، در صورتی که نتواند این مدار را تکمیل کرده و تخلیه روانی شود، این مدار ناتمام برای او مشکل زا خواهد بود.

از این مدارهای ناتمام در زندگی انسان فراوان دیده میشود؛ انسان در روز با تعداد زیادی از مواقع - که باعث ناتمام ماندن مدارهای روانی وی میشوند - برخورد میکند. این برخوردها که باعث ناتمام ماندن مدارهای روانی میشوند در اصطلاح «ناکامی» گفته میشود. ناکامی برای انسانی که بصیرت عقلانی دارد، بزودی حل میشود و انرژی باقی مانده در مسیری دیگر بکار می‌افتد ولی برای انسان در سطح نفس اماره، در صورتیکه بوسیله تکمیل کننده‌های جانشین حل نگردد، به سادگی حل و رفع نخواهد شد.

تکمیل کننده‌های جانشین، وظیفه تکمیل کردن مدارهای ناتمام را بهعهده دارند. دست خلقت برای حفظ انسان از

تهدیدهای جدی برخاسته از ناتمامی مدارها، تدابیری اندیشیده تا انرژی باقی مانده به مصرف رسیده، فرد را آسوده نماید. مهمترین تکمیل کننده‌های جانشین عبارتند از:

الف - خیالپردازی

انسان به کمک خیالپردازی بسیاری از مشکلات خویش را می‌تواند حل کند، کودکی که نتوانسته است در عمل خشم خود را بر روی دوستش تخلیه کند، در عالم خیال گردش را خرد می‌کند. او در تخیل خویش انتقام خویش را سخت ترمی گیرد. اگر قرار بود در واقعیت تنها به پیچاندن دست حریفان اکتفا کند، اکنون دیگر به آن پیچاندن اکتفا نمی‌کند، بلکه آنچنان او را بلند می‌کند و به زمین میکوبد که دیگر یارای برخاستن برای او باقی نماند. انسان این نوع افزایش را برای جبران تفاوتی که در دروش تخلیه هیجانی وجود دارد، بکار می‌گیرد. یعنی در عالم واقع تنها نواختن یک مشت بصورت حریف میتواند تمامی انرژی ذخیره شده را تخلیه کند در حالیکه نواختن همان مشت در حالت خیالپردازی، چنین خاصیتی ندارد، بلکه در عالم خیال باید انتقام کشی سخت تر انجام پذیرد.

بسیاری از امیال و آرزوهای انسان محصول چنین تخلیه‌ای است. سیاستمداران ورشکسته، انتقام کشی خود از حریف را با کمی از شواهد عینی در آمیخته و چنان معجزونی از آن میسازند که تنها برای خودشان دلخوش کننده و تخلیه کننده است. کسانی که دنبال چنین سیاستمدارانی می‌روند، در واقع به دنبال کسی میگردند تا بتواند در خیال، بهتر از خودشان از حریف انتقام بکشد. هر کسی در حرفه خویش و در حیطه زندگی خود به نحوی مدارهای ناتمام روانی خویش را به کمک بعضی از خیالپردازیها تکمیل مینماید.

ما از لحاظ روانسی نیاز به رویا داریم. اگر ما را از خواب محروم کنند، از لحاظ روانی دچار آسیب جدی خواهیم شد ولی اگر از رویا محروم کنند، دچار اختلال روانی خواهیم گشت. یکی از علل مهم رویا نقش تکمیل کنندگی آن برای مدارهای ناتمام در سازمان روانی انسان است. رویا علاوه بر اینکه نوعی تخلیل در خواب است، کارکردی مهمتر از تخلیل را نیز دارا است. تخلیل معمولاً در چهارچوب صورت حسی شناخته شده برای انسان انجام میگردد و در آن تلاش میشود این چهارچوبها زیاد شکسته نشود. در حالیکه این مقدار از خیالپردازی تنها شامل بخش کوچکی از جهان روانی ما میشود. ما به دلیل داشتن ذخیره‌ای از دانشهای غیرتصورنی که قابلیت تبدیل بصورت خیالی را ندارند، ناگزیر از استفاده از وسیله‌ای هستیم که مدارهای ناتمام در این دو محیط را نیز تکمیل نمایند. لذا رویا با انعطاف‌پذیری فوق‌العاده خود و با استفاده از صور سمبلیک میتواند نیاز ما را در این زمینه مرتفع نماید. یعنی رویا نوعی خیالپردازی آزاد و با زبان خودآگاه و ناخودآگاه انسان است، در حالیکه خیالپردازی عمدتاً زبانی خودآگاه و قابل فهم و انتقال دارد. در رویا انسان به فراوانی از سمبل استفاده می‌کند، سمبلهایی که مقصود ناخودآگاه وی را برآورده سازد. بسیاری از رویاها که برای انسان عادی قابل تفسیر نیستند و در آنها از نشانه‌هایی استفاده شده است که آن نشانه‌ها در معنای رایج خود هدفی را روشن نمی‌نمایند، در واقع نوعی تکمیل مدارهای روانی ناتمام بشمار می‌آیند. ما در عالم رویا نه تنها از طریق خیالپردازی انرژی‌های ناتمام خود را تخلیه می‌کنیم، بلکه به کمک همین رفتارهای سمبلیک نیز چنین کارکردی را بدست می‌آوریم. درک زبان سمبلیک رویا برای هر فرد از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. اگر بتوانیم شخصیت ناخودآگاه فرد را بشناسیم، تا حدودی میتوانیم به زبان رویاهای وی نیز پی ببریم. این زبان شخصی یا زبان رویا آنگونه‌ای که معبرین بکار می‌برند و به کمک آن رویاها را تعبیر می‌نمایند، تفاوت دارد. شناخت این دو زبان بطور متوازم و همزمان رویاهای انسان را

معنی دار می‌سازد. عبارت دیگر بخشی از رویاهای مختلط و آشفته که در اصطلاح قرآنی به اضغاث احلام معروفند، کارکردی تکمیل کننده دارند هر چند که این قاعده از رویاهای صادق نیز منسوب نیست.

برای روشن شدن مفهوم تکمیل کنندگی رویا می‌توان به رویاهایی - که نتیجه عملی به دنبال دارند - مانند رویاهایی که باعث اختلام می‌شوند، توجه نمود.

ح - اهداف انحرافی

مدارهایی که به نحوی ناقص مانده‌اند، گاه یا تفسیر انرژی خود را تخلیه می‌نمایند. مردی که از دست کسی عصبانی شده و در واقع می‌خواهد محکم به گوش وی سیلی بزند، این ناراحتی خویش را در اطاق تخلیه کرده و در را محکم بهم می‌کوبد و یا اینکه با خشم تمام مشت وی را لگد به در و دیوار می‌کوبد. این نوعی انحراف از هدف اصلی و انتخاب هدفی دیگر است و باعث تخلیه هیجانی انسان می‌شود. چنین عملی در سطح نفس اماره مقرون به سلامت است. اگر مداری همچنان خود را تخلیه ننماید و به شکل عقده باقی بماند، آسیب آن بیشتر از زمانی است که فرد با کوبیدن مشت به در و دیوار لگدی به دیوار، آن را تخلیه نماید. با دخالت عقل،

*** معمولاً افرادی که از تعارضات روانی رنج می‌برند، کسانی هستند که در اصل قدرت انتخاب و اعتماد به انتخابهای خویش ندارند. بهترین شیوه برای این افراد افزایش خودآگاهی و رشد قضاوت‌های عقلانی است.**

در صورتیکه فرد با خودآگاهی کظم غیظ کرده و خود را کنترل نماید، همین امر نوعی رشد دادن عقل در مقابل هوای نفس است. البته باید توجه داشت که این کار تنها از افرادی بر می‌آید که باوقه‌ای از حضور عقل را در درون خویش تجربه کرده و آثار آن را

بشناسند. انتظار کنترل معقول هیجان‌ها انرژی‌های ناتمام از فردی که عقل ر نمی‌شناسد، انتظاری نامعقول است.

در اینجا لازم است نکته‌ای پیرامون نقش مادر در تأمین سلامت روانی کودک گفت شود زیرا معمولاً یکی از اهداف انحرافی برای کودک، مادرینه شمار می‌آید. در واقع مادر مانند کیسه بوکسی در مقابل فرزند خویش عمل می‌نماید. فرزند بسیاری از مدارهای ناقص خویش را به وسیله مادر تکمیل می‌کند؛ اگر از دست پدر عصبانی شود آن را بر سر مادر تخلیه می‌کند، اگر به نوعی تحقیر شود آن را با مادر خویش مرتفع می‌سازد و یا اگر در زمینه‌ای مردد بماند و نتواند تصمیم بگیرد یعنی در واقع مداری را نتواند تکمیل کند به نزد مادر پناه برده و تکمیل آن را از مادر می‌طلبد. خلاصه امر اینک مادر با داشتن خصوصیات عاطفی ویژه، ملجا و مرجع خوبی برای کودک به شمار می‌آید. این التجاه و رجوع برای آدمی سالها ادامه می‌یابد. به نظر من یکی از دلایلی که باعث تأکید ارزشمند اسلام بر روی مادر شده، نقش بسیار مهم او در تأمین سلامت روانی کودک است. کودک آسیبی را که از فقدان مادر می‌بیند هرگز از فقدان پدر نخواهد دید و از اینجا اهمیت نقش مادر را در تأمین سلامت روانی کودک می‌توان دریافت.

«تصحیح» در اصطلاح روان‌شناسی نوعی تکمیل کردن مدارهای روانی به شمار می‌آید. فرد وقتی هدف خاصی برایش قابل وصول نیست، تعبیر مسیر داده و به نحو دیگری به هدف می‌رسد. دانش آموزی که نمی‌تواند از طریق درس خواندن شخصیت خود را به بروز برساند، با انتخاب روشی ساده‌تر مثلاً با پوشیدن لباسی خاص و یا آرایش ویژه سعی می‌نماید به نحوی خود را مورد قبول گروه و یا دسته‌ای قرار دهد. او مدار نیازمندی به توجه دیگران را اینگونه تأمین می‌نماید و یا با انتخاب شغل و حرفه‌ای، موفقیت خود را در آن زمینه نشان می‌دهد.

تکمیل کننده‌هایی که در بالا به سه دسته کلی آنها اشاره شد، تدابیری هستند که نفس آدمی را برای کسب تعادل روانی به کار می‌برد. تا انرژی‌های تخلیه نشده را به نوعی تخلیه کند و خود را از آسیب خویش

محفوظ بدارد. ولی وقتی مداری ناتمام، فرصت تکمیل نیابد و امکان اتمام نداشته باشد، در اینصورت بیماریزا شده و باعث بوجود آمدن ناهنجاری می شود.

۲ - سازمانهای معیوب

هر سازمانی اهدافی خاصی را دنبال می کند که با رسیدن به آن، اهداف تخلیه روانی صورت می پذیرد. برخی از افراد به دلایل گوناگون که یکی از مهمترین آنها تعلیم و تربیت نادرست است، در سازماندهی روانی خویش مدارهایی را به وجود می آورند که مقصود آنها را برطرف نکرده و آنان را در اضطرابی دائم قرار میدهد.

برای مثال افراد هیستریک معمولاً برای جلب توجه دیگران با استفاده از واکنش تبدیلی سعی در بیمار جلوه دادن خود می کنند. این افراد در زندگی خویش آموخته اند که بیماری یکی از راههای جلب توجه اطرافیان است. کودک وقتی محبت کافی از والدین خویش دریافت نمی کند، درحالی که در شرایط بیماری مورد توجه و مراقبت بیشتری قرار میگیرد، این خود نوعی تمایل فرد را برطرف بیمار شدن برمی انگیزد. کودک گاه خود به زبان میگوید که خیلی دوست دارم مریض بشوم، این خود نشانه ای از بوجود آمدن مداری معیوب است. این مدارزی است بخودی خود ناهنجار و لکن وقتی شدت میگیرد، تبدیل به بیماری میشود و مراجعه به روانشناس و روانپزشک را ضروری میسازد.

خانمی که از اندیشه یک گناه زنج میبرد، با وسواس شدید شستشو، سعی در خلاصی از این احساس میگرد؛ او در واقع در مداری معیوب قرار گرفته بود. و راهی بجز شستشو برای خلاصی خود نیافته بود، درحالی که میتوانست روشی دیگر را جستجو کند و مدار به وجود آمده را از طریق بهتری تکمیل نماید.

مدارهای معیوب در زندگی انسان بسیارند. زن یا مردی که از تماس جنسی مشروع نیز خودداری می کند، در واقع در مداری معیوب قرار گرفته. گاه اینگونه افراد با تشبیه به زهد و تقوا به عمل خویش صورتی مقدس می بخشند. اگر این عمل با خودآگاهی و قضاوت عقلانی مسلم همراه

باشد، خودنوعی سازندگی است ولی وقتی حقیقت چنین امتناعی، ترس از تماس باشد و فرد خود را مجبوره دوری بیابد، در واقع عمل او عین اطاعت از هوای نفس است. همچنین افرادی که خود را از لذت مصاحبت و معاشرتهای مشروع محروم میدانند و در واقع تسلیم جبر درونی خویش

چهارم - چه بسا افراد بسیار زیادی وجود دارند که با یک یا چند ملاک از ملاکهای سلامت روانی تطبیق ندارند. اینان ناهنجار بشمار می آیند ولی وجودشان مشکل زا نیست.

برای دوری از افراد میگردند، اینان نیز دچار مدارهای معیوبی گشته اند که خود موجب ناهنجاری است.

۳ - سازمانهای متعارض

گاه دو یا چند سازمان روانی در تعارض با یکدیگر قرار میگیرند. مثلاً در انتخاب بین چند هدف مردد بودن نمونه ای از این تعارضات است. تعارض ممکن است در عمل حل شود ولی سازمانهای متعارض همچنان در تعارض باقی بمانند. کسی که در خرید بین چند چیز مختار بوده ممکن است بالاخره یکی از آن اشیاء را انتخاب کرده و خود را خلاصی نماید ولی این ظاهر کار است. برخی مواقع او سالیان متمادی را در حسرت انتخاب خویش میگذراند. او پیوسته میاندیشد اگر فلان را انتخاب می کردم، امروز چنین میشد. این شخص در واقع در تعارض سازمانهای روانی خویش محصور است معمولاً تعارض در مورد هدف خارجی چندان پدیدار نیست زیرا عالم خارج خود را معطل تعارضات انسان نمی کند و مسیر خود را طی مینماید ولی آنچه که در واقع باید داشت، تعارضی است که در درون فرد به وقوع می پیوندد. دوشیزه ای که اکنون استاد دانشگاه است، از تعارض زمانی که خواستگاری برای او آمده و او از بین ازدواج و ادامه تحصیل دوری را برگزیده بودن ناراحت و دلپیش

است. او آرزوی کند که یککاش آن را انتخاب میکرد. سازمانهای متعارض گاه انرژی بسیار زیادی را صرف خود میکنند. معمولاً افرادی که از تعارضات روانی رنج می برند، کسانی هستند که در اصل قدرت انتخاب و اعتماد به انتخابهای خویش ندارند. بهترین شیوه برای این افراد افزایش خودآگاهی و رشد قضاوتهای عقلانی است.

۴ - عدم سازماندهی

انسان به مقتضای سن خویش ناگزیر از یکبار انداختن مدارهای جدیدی از سازماندهی است، تا بتواند زندگی معمولی خود را استمرار بخشد. نوجوان در سنین ۱۱ و ۱۲ سالگی به بعد میباید ارتباط خویش را با خانواده ضعیفتر کرده و ارتباط خویش را با همسالان افزایش دهد. این مقدمه ای است برای پیدایش ویژگیهای لازم برای استمرار حیات مستقل.

اگر فردی به هردلیلی مدار لازم برای چنین سازماندهی را فعال نسازد یا بعبارتی اساساً محرکهای لازم برای چنین عملی را جذب و سازماندهی ننماید، لذا دچار نوعی رکود و تشبیت میشود که ما به آن عدم سازماندهی می گوئیم: «تشبیت و بازگشت» که اولی به استقرار فرد در یک مرحله از رشد و عدم وصول به مراحل بالاتر و دومی به تنزل شخصیت به سطح پایین تر از آنچه میباید بوده اطلاق میشود، خود از نتایج عدم سازماندهی بشمار می آیند.

مرد ۴۰ ساله ای که هنوز به هنگام اذیت و آزار دیگران مادرش را صدا میزند، دچار تشبیت و بازگشت شده است. او ممکن است در اثر رسیدن به مداری ناتمام و یا مداری معیوب قادر به گسترش شخصیت خویش نباشد و مراحل مورد لزوم را طی ننماید. این فرد در واقع به مرحله ای رسیده است که محرکهای لازم را به نحو مطلوب جذب نمیکند و سازماندهی نمی نماید.

در مجموع بیماری محصول سازماندهی مختل می باشد، خواه این اختلال ناشی از اشکالات عضوی و عصبی باشد و خواه به دلیل وجود محرکهای روانی یا بعبارتی محرکها فائقه شناسال صورت پذیرد. بوجود آمدن اختلال در هر بخشی از سازمان روانی و عضوی انسان، نوعی ناهنجاری خواهد بود.

قسمت دوم

بعد هم که وسایل بازی و اسباب مختلف را دیده زود برایش کهنه میشود تازه ای می طلبد.

کودک اول با همان اشیاء موجود در محیط خود هر روز آنها را همچون بت عباره زندگی درمی آورد و در آنها تغییراتی میدهد. مثلاً اگر یک پر، یک برگ و یا هر چیز دیگری او بدهید، می بینید آنها را به چند شکل در می آورد و با هر شکل، فکری دارد و نشاطی دارد و شروع به خندیدن می کند.

اقا کودک دوم را بساید طراح اسباب بازیها فرمان بدهد و مادرش او را به ترکیب و تجزیه اسبابها وادار کند تا کاری کند.

تفاوت این دو کودک در این است که: آن کودک اولی همه چیز برایش وسیله است، حتی با انگشتانش نیز شروع به بازی می کند و حرکات عجیب و غریب از خود درمی آورد، یعنی: این کودک با همه وجودش و بویژه با دلش زندگی می کند، اما آن کودکی که مرتب بهانه می گیرد و ابزار و وسایل می خواهد، فقط با چشمش زندگی می کند و کودکی که با چشمش زندگی کند خیلی خرج دارد.

حالا یک مربی که بخواهد خوراک به چشم آن بچه بدهد، مرتب باید داد بزند: وسیله، ابزار، امکانات لازم است و ما هم بگوییم امکانات نداریم.

ولی آن کودک دیگر، کودکی است که دلش زنده است. به سیمای مربی که نگاه می کند چیز تازه ای می فهمد. هر روز به همین شکل نگاه می کند ولی هر بار چیز تازه ای می بیند و می آموزد و می فهمد. به هر چیز که نگاه می کند از یک جهت خاص به آن نگاه می کند و نکته تازه ای درمی یابد. پس در اینجا اگر مربی دریابد که کارش با قلب بچه است، دیگر با کمیت و کیفیت قضیه کاری ندارد، الا فلذ کردن و حرکت دادن قلب کودک.

حرکت قلب مسأله مهمی است یعنی توجه قلب او، عاطفه قلب او، خواست قلب او، نیت قلب او، قصد قلب او، پاور قلب او، نشاط و امید قلب او.

در اینجا باز مواردی پیش می آید که احتیاج به طرحهای عملی دارد و در همین موارد جای کار نافذ مربی است.

مربی، هیچیک از اینها که گفته شد به من مربوط نیست، بنابراین فایده اش چیست؟

وقتی می گویم «مربی»، کلمه «مربی» را بطور عام بکار می گیریم؛ و مصداقش آنکه مربی خدا است، مربی رسول اکرم (ص) است، مربی ائمه هداة است، مربی عالم عامل است و مربی هر مؤمنی می تواند باشد که دیگران به ایمان و عمل صالح او ایمان دارند.

مربی میتواند پدر خوب، مادر خوب، خواهر و برادر بزرگتر باشد. در نتیجه زمانی هم که گفته می شود «مربی مدرسه» با این مصداقها که گفته شد هیچ تفاوت ندارد. تنها مواضع این افراد با یکدیگر فرق دارند، همانگونه که موضع پیغمبر با خدا تفاوت دارد. با آنچنان موضعی که فرضاً «پدر خوب» با «رسول خدا» تفاوت دارد.

ولی نکته اساسی همان است که در حقیقت همه برای آن کار می کنند که نقش مربی را عامل صلاح کنند.

یعنی: اگر در حال حاضر به دلخواه خودش کار می کند، در جهت اصلاح منطقی، که هم راستا با خواست خدا است هدایت کنند.

پایگاه نفس «قلب» است گفتیم که یک نفر روی «قلب»، روی «درون» کار می کند، یکی هم روی «بیرون افراد» کار می کند.

آن کس که روی «بیرون» کار و فعالیت می کند آنقدر ابزار و وسایل می خواهد تا کودک بتواند از بیرون به درون خودش اثرات را منتقل کند ولی یک مربی زیرک و دانا، از ابتدا روی به قلب فرزند می کند و بر قلب او اثر می گذارد او قلب را می چرخاند که موفق است و کارش هم سهل و آسان.

بچه ها دو گونه هستند: یکی کودکی است که وقتی از خواب بیدار می شود، همانجا داخل رختخواب با لباسها و رختخوابش شروع به بازی می کند،

یعنی همه آنچه هست برایش وسیله برگرمی و تفکر و نگاه کردن می شوند.

کودک دیگری هم هست که وقتی بیدار می شود، شروع می کند به داد و فریاد کردن و بهانه گرفتن تا مادرش برایش اسباب بازی بیاورد.

قبل از این که به برنامه های امور تربیتی اشاره ای داشته باشیم، ذکر این نکته را هم ضروری می دانم که ما بعنوان مسئولین امورتربیتی با صدای بلند اعلام می کنیم که متولی برخورد با دشمن در این میدان به تنهایی نیستیم، چون نه توانش را داریم و نه این تنها مسئولیت ماست. تمامی نیروها باید بسیج شوند از درون آموزش و پرورش، همه و همه باید بسیج شوند تا بشود در این نبرد هم مثل نبرد نظامی به پیروزی برسیم. صدا و سیما نقش بسیار موثری دارد. روزنامه ها نقش تعیین کننده ای دارند. وزارت ارشاد اسلامی، کانونها و پدر و مادرها نقش موثر دارند. روحانیت از همه بیشتر نقش دارد. نقش آموزش و پرورش هم در درون خودش تنها به امورتربیتی ختم نمی شود. وقتی درباره مدرسه ای می پرسیم که وضع تربیتی آن چگونه است؟ می گویند مربی تربیتی بیاید توضیح بدهد. این جواب غلطی است. درست است اگر پدر یا مادری وارد مدرسه شوند و بپرسند جناب مدیر چرا درس فیزیک بچه من نسبت به ثلث قبلی نمره اش پایین تر است صدا می زنیم دبیر فیزیک بیاید و جواب بدهد و یا معلم فارسی توضیح می دهد فارسی او چنین است اما بحث تربیت مسلماً اینچنین نیست و اگر گفتند آقا چرا بچه دروغ می گویند، چرا لجبازی می کند و یا چرا بچه درگیری ایجاد می کند؟ تنها مربی تربیتی نباید پاسخ بدهد بلکه دبیر فیزیک و شیمی و مدیر هم باید پاسخگو باشند. اگر این اندیشه در ذهن به هم رسیده باشد یا باشد که بگویند کار تربیتی مختص امورتربیتی است، اعلام می کنیم اینچنین نیست و عملاً هم ثابت کرده و در خطی حرکت کردیم که این فکر را از بین ببریم. ما معتقدیم زمانی در مجموعه آموزش و پرورش ما تربیت به مفهوم واقعی خودش تعلق می یابد که تمامی عوامل تعیین کننده بخصوص سه عنصر مدیر، مربی، معلم در کنار هم و در یک جهت و در یک راستا حرکت